

چرا مداخله نظامی غرب در لیبی را باید محکوم کرد

ایرج آدرین

23 مارس 2011

موضع چپ در برابر مداخله نظامی قدرت های بزرگ در لیبی چه باید باشد؟ پنج روز پس از قطعنامه سازمان ملل که بمباران فوری نیروهای مسلح قذافی را به دنبال داشت، هم اکنون در سطح جهانی در موضع گیری نیروهای چپ در قبال این مداخله آشفتگی و چند دستگی وجود دارد. (بطور نمونه نگاه کنید به مقالات سایت Znet). به نظر من، حیاتی است که سوسیالیست ها این مداخله نظامی امپریالیستی را که تحت پوشش قطعنامه سازمان ملل انجام می گیرد بی چون و چرا محکوم کنند، و مارکسیست های ایرانی باید بویژه دلایل این محکوم کردن را برای کارگران ایران به روشنی توضیح دهند.

سوسیالیست ها باید این مداخله نظامی را محکوم کنند، اما نه به دلایلی که بطور مثال چاوز در ونزوئلا، یا اتحادیه کوساتو در افریقای جنوبی، در دفاع از رژیم قذافی در برابر امریکا می آورند. تردید نباید داشت که قذافی دلقک دیوانه ای است که هیچ نوع ترقی خواهی را نمایندگی نمی کند، و رژیمش یک رژیم تماما ارتجاعی است که کم شدن سایه اش از سر لیبی برای پیشروی و تعمیق انقلاب لازم است. اما سوسیالیست ها نمی توانند و نباید سقوط رژیم قذافی را به بهای مداخله نیروهای امپریالیستی بپذیرند. چرا؟ چون هدف قدرت های بزرگ امپریالیستی (در حال حاضر فرانسه، بریتانیا، و امریکا) از حمله به لیبی کنار زدن موانع پیشروی و تداوم انقلاب نیست، بلکه منحرف کردن انقلاب و شکل دادن به روند و رژیم مطلوب خودشان است.

این حقیقتی است، و به نظر من دستکم برای چپ ها نیاز به تفصیل و استدلال ندارد. آنچه محتاج بررسی است، این نکته است که، برغم اینکه نیات و اهداف امپریالیست ها دانسته عمومی است، چرا چپ ها در مورد مداخله امپریالیستی در لیبی دچار اغتشاش شده اند؟ به نظر من پاسخ را در شرایط انقلابی جهان عرب باید جستجو کرد، که سمپاتی هر انسان شریفی را به تداوم مبارزه شان بر می انگیزد.

نتایج یک نظرسنجی افکار عمومی در کشورهای اروپا که امروز اعلام شده نشان می دهد که در بریتانیا 35 درصد مردم موافق اقدام نظامی دولت شان در لیبی برای "محافظت مردم غیرنظامی از حملات

هوایی رژیم قذافی" هستند. حتی در کشور متمدنی مثل دانمارک (که از قضا نخست وزیر سابق دست راستی اش اکنون دبیر کل ناتو است) نزدیک 80 درصد مردم از اقدام دولت دانمارک در اعزام هواپیماهای جنگی برای مشارکت در حمله به لیبی خشنود اند، و نزدیک 45 درصد حتی موافق اعزام نیروی زمینی به لیبی در آینده هستند. واقعیت این است که این ارقام بازتاب احساسات شرافتمندانه افکار عمومی اروپا در همبستگی با انقلاب عرب است. اکثریت بزرگ مردم اروپا، به درست نگران این هستند که قذافی که چهل سال است به هر بهایی به قدرت چسبیده، اکنون برای حفظ خود در برابر خیزش توده ای خسارات جانی بیشتری به توده مردم لیبی وارد کند. اما دقیقا همین احساسات پاک است که از جانب دولت های بزرگ و کوچک غربی مورد بهره برداری قرار می گیرد تا مداخله نظامی در شکل دادن به نظام های سیاسی کشورهای دیگر را تحت عنوان "مداخله انسان دوستانه" مشروعیت دهد.

دوازده سال پیش، در 1999، ناتو به بهانه "مداخله انسان دوستانه"، بدون اینکه حتی قطعنامه ای از سازمان ملل ظواهر حقوقی را رعایت کند، بلغراد را زیر بمباران گرفت و کوسوو را از یوگسلاوی جدا کرد. درست هشت سال پیش، در مارس 2003، امریکا و بریتانیا با تقلب قطعنامه ای از سازمان ملل برای اشغال عراق تحت عنوان از میان بردن "سلاح های کشتار جمعی" گرفتند، و عراق را به روزی انداختند که می بینیم. در هر دو این موارد، دولت های بزرگ امپریالیستی با مخالفت بزرگ افکار عمومی کشورهای غرب مواجه بودند. اکنون، در دل امواج انقلاب عرب، دارند تلاش می کنند تا مداخله خارجی و امپریالیستی را به بهانه ملاحظات "انسان دوستانه" در دوره متحول حاضر به نرم تبدیل کنند. اگر موفق شوند تا این تحول بیسابقه در روابط بین المللی را تثبیت کنند، چنین تحولی پیامدهای منفی بزرگی برای زنجیره انقلاب هایی خواهد داشت که در متن بحران کاپیتالیسم جهانی از جهان عرب آغاز شده است.

ریاکاری قدرت های بزرگ نیاز به تفصیل ندارد: در مورد بحرین (که امریکا در آن پایگاه دریایی و ناوگان دارد)، نه فقط تظاهر کنندگانی را روز روشن در خیابان ها شکار می کنند که مطالبات ناچیزی را خواسته اند، بلکه لشکر کشی عربستان با هدف آشکارا اعلام شده سرکوب اعتراضات مردمی از جانب قدرت های بزرگ ندیده گرفته می شود. همچنین در مورد یمن (که رژیم آن سالهاست با حمایت امریکا بر سر کار است)، کشتار تظاهر کنندگان هیچ "مداخله انسان دوستانه" ای را ایجاب نمی کند! و مورد عربستان که اصلا گفتن ندارد. حتی ریاکاری شان را پنهان نمی کنند: تحت عنوان تأمین "منطقه پرواز ممنوع" قطعنامه می گذرانند، اما بعد نه فقط نیروی زمینی قذافی را بمباران می کنند، بلکه چه

باراک اوباما و چه حتی وزیر خارجه های قدرت های درجه سومی مثل سوئد اعلام می کنند که هدف تغییر رژیم است!

در اینجا، ممکن است استدلال متقابل این باشد که، آیا مخالفت با مداخله نظامی قدرت های بزرگ، حاکی از دغدغه مکتبی و غیر عقلانی "ضد امپریالیستی" نیست؟ گیریم قدرت های بزرگ انگیزه های پوشیده و ریاکارانه دارند، اما دستکم در مورد لیبی که وارد عمل شده اند، آیا این بسود مردم لیبی نیست که شرّ این رژیم را از سرشان کم می کنند؟ این استدلال تازه ای نیست، و در دوره ریاست جمهوری بوش (پسر) و در گرماگرم تبلیغات "محور اهریمنی"، بخشی از اپوزیسیون لیبرال ایران عینا با همین استدلال منتظر و مبلغ حمله آمریکا به ایران بود و چشم امید به سیاست نئوکان های امریکایی داشت. در برابر چنین استدلالی (که اکنون نه به سیاست نئوکان ها، بلکه به وفاق جامعه بین المللی و عمومیت یافتن "مداخله انسان دوستانه" چشم امید دوخته است) باید گفت، مداخله نظامی امپریالیستی تنها شرّ رژیم بر سر کار را کم نمی کند، بلکه با تأثیر گذاشتن بر توازن قوای سیاسی و طبقاتی در داخل این کشورها، زمینه ساز روی کار آمدن رژیم تازه ای هم می شود. معنای "تغییر رژیم" همین است، و لازم نیست آدم سوسیالیست باشد تا بداند اگر رژیم مطلوب قدرت های امپریالیستی می توانست خواسته های توده مردم این کشورها را برآورده کند، مبارک و بن علی (و حتی قذافی که در هشت سال گذشته مجددا عزیز کرده تونی بلر شده بود) دچار انقلاب نمی شدند. مخالفت سوسیالیست ها با مداخله امپریالیستی، به این حقیقت ساده متکی است که زمینه عینی انقلاب های جاری چیزی جز عملکرد نظام اقتصادی و نظام سیاسی جهانی ای نیست که قدرت های امپریالیستی ستونهای اصلی آن هستند.

با اینکه این بار مداخله نظامی قدرت های بزرگ برخلاف دفعات پیش با مخالفت افکار عمومی روبرو نیست، اما هیچ معلوم نیست که حتی این بار بتوانند به اهداف خود دست یابند. مهمترین دلایل تضاد میان خود قدرت های امپریالیستی، و همچنین واگرایی منافع قدرت های منطقه ای با قدرت های امپریالیستی است: فرانسه که موقعیت تضعیف شده آمریکا، و تعهد اوباما به ترک افغانستان و عراق، را می دید بسرعت پیشدستی کرد و عملیات نظامی را تقریبا به تنهایی آغاز کرد. آمریکا که نمی تواند به سرکردگی قدرتی جز خود به این سادگی اعتراف کند، بناچار وارد عملیات شد و تأکید کرد که ابتکار عمل را آمریکا به دست دارد و حتی هدف عملیات را تغییر رژیم اعلام کرد. اما دولت اوباما بخوبی می داند که آمریکا نه توان اقتصادی و نه توان نظامی درگیر شدن در یک جنگ دیگر را ندارد، و بنابراین خواهان ایفای نقش ناتو شد. امری که فرانسه، و آلمان نیز، با آن مخالف اند. در همین احوال، اتحادیه عرب که

ابتدا پوششی برای مداخله قدرت های بزرگ فراهم کرده بود، تحت تأثیر خیابان های کشورهای عربی (بویژه در یک دوره پر تکان و انقلابی)، نسبت به کل عملیات ابراز تردید می کند. و ترکیه نیز، که هرچه می گذرد نقش فعال تری در شکل دادن به تحولات منطقه ایفا می کند، با اینکه تنها کشور خاورمیانه است که در ناتو عضویت دارد، موافق نیست که ناتو این عملیات را هدایت کند و حتی ترجیح می دهد که خودش نقش واسطه مابین رژیم قذافی و قدرت های بزرگ را ایفا کند. علیرغم قطعنامه سازمان ملل، واقعیت بحران مناسبات سیاسی جهانی و تشدید تضادهای درونی امپریالیست ها چنان است که حتی ممکن است مداخله نظامی شان در لیبی بدون هیچ نتیجه روشنی به پایان برسد.

تضادهای درونی نظام امپریالیسم جهانی واقعیتی است که یک عامل مهم وضعیت بحرانی جهان را در دوره حاضر شکل می دهد. اما چپ نمی تواند تنها بر این عامل حساب باز کند. مهمترین نقطه اتکاء چپ تنها جنبش طبقه کارگر می تواند باشد. و اگر چه در حال حاضر نمی توان از یک جنبش بین المللی کارگران سخن گفت، اما مارکسیست های ایران وظیفه دارند که، برای شکل دادن به چنین جنبشی در سطحی جهانی در آینده ای که امیدواریم چندان دور نباشد، از همین امروز طبقه کارگر ایران را با شناخت عمیقی نسبت به وضعیت سیاست بین المللی و نقش قدرت های امپریالیستی آشنا کنند. مداخله امپریالیستی در لیبی مورد مناسبی است تا این موضع مارکسیستی را بدل به خودآگاهی کارگران ایران کرد که: از زاویه اهداف سوسیالیستی و منافع جهانی طبقه کارگر، تأثیر مداخله امپریالیستها در لیبی را نمی توان برحسب نتایج محدودش در خود لیبی ارزیابی کرد. حتی اگر پیامد فوری دخالت امپریالیستی در لیبی سقوط قذافی و تسهیل پیشروی جنبش در خود این کشور باشد (امری که ابداً قطعی نیست، بلکه برعکس، حتی در خود لیبی شکل دادن به رژیم مطلوب امپریالیستها را محتمل تر می کند)، هنوز سوسیالیست ها موظفند پیامدهای این مداخله امپریالیستی را در سطح وسیع تر و در متن جهانی ارزیابی کنند. از این زاویه، مداخله امپریالیستی در لیبی سابقه ای در روابط بین المللی به پشتوانه پذیرش افکار عمومی، چه در اروپا و چه در کشورهای نظیر ایران، خلق می کند. سابقه ای که مداخله نظامی قدرت های امپریالیستی در جنبش ها و انقلاب های کشورهای دیگر را بدل به امری طبیعی و معمول می کند. بویژه در وضعیت حاضر جهان، که بر متن بحران اقتصاد جهانی شکل گیری زنجیره ای از انقلاب ها کاملاً ممکن و محتمل است، چنین تحولی یک عامل منفی بر سر راه پیشروی کارگران برای یک انقلاب ضد کاپیتالیستی، و دشمن هر انقلاب پیروزمند کارگری و هر حکومت کارگری، خواهد بود.